

خوانش دینی-تاریخی و فلسفی-ادبی داستان حضرت ابراهیم (ع)

ارزیابی کتاب پدر پیامبران در قرآن

● ندا ملکی

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث و دانشجوی دکتری روانشناسی تربیتی /
malekineda59@yahoo.com

چکیده

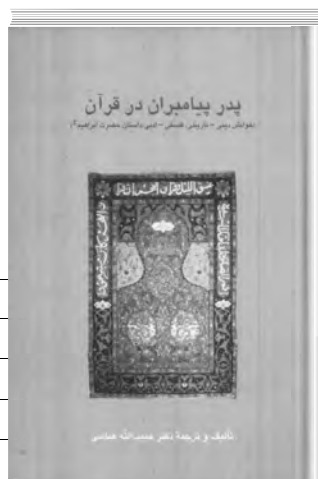
اشاره‌های مختلف سعد عبدالمطلب العدل به یکی بودن حضرت ابراهیم (ع) و **إخنا تون ابوالانبیا و الخلیل إخناتون فی القرآن الکریم**، در تدوین و تألیف کتاب حاضر مؤثر افتاده است. در این کتاب، نخست به نقل و نقد روایت توراتی و سپس به گزارش روایت قرآنی قصه ابراهیم (ع) می‌پردازیم. در فصل‌های دیگر کتاب، روایت‌های مختلف تاریخی عربی-فارسی آن قصه نقل و نقد می‌شود و پس از آن نیز اشاراتی اجمالی به فرقه صابئین و حضرت ابراهیم (ع) می‌شود و در ادامه با تکیه بر کتاب **ترس و لرز** کی‌یر که گارد خوانشی اگزستانسیالیستی از این قصه انجام می‌شود. **پدر پیامبران در قرآن** خوانش دینی-تاریخی، فلسفی-ادبی داستان حضرت ابراهیم است که در دو بخش نگاشته شده است.

کلیدواژه

حضرت ابراهیم (ع)، تاریخ، قرآن، پدر پیامبران.

مقدمه

محققان و متفکران متعددی، شخصیت ابراهیم (ع) را شخصیت خیالی می‌شمارند که چندان نسبتی با واقعیت ندارد، بی‌شک این تردید محققان هم به دلیل روایت سوررئالیستی **تورات** و نفوذ اسرائیلیات در تفسیرهای معتبر مسلمانان و **قصص الأنبیا** آنان است و هم به دلیل شباهت‌هایی است که این پژوهندگان میان این شخصیت مهم دینی با چهره‌های تاریخی افسانه‌ای چون گیل گمشو حمورابی و **إخنا تون و برهما** و بودا یافته‌اند، البته گستردگی قلمرو



■ معرفی اثر

عباسی، حبیب‌الله. پدر پیامبران در قرآن (خوانش
دینی-تاریخی، فلسفی-ادبی داستان حضرت ابراهیم
(ع): به انضمام ترجمه کتاب اخناتون ابوالانبیاء.
تهران: سخن، ۱۳۹۲. مشخصات نشر: قطع وزیری
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۶۷۶-۸

فصلنامه نقد کتاب

قرآن و تمدن

سال اول، شماره ۱
بهار ۱۳۹۴

۹۲

جغرافیایی که در تورات و تفاسیر اسلامی و کتاب‌های قصص الانبیا برای حضور ابراهیم (ع) از دجله تا نیل و از شمال عراق تا شبه جزیره ذکر شده، در این امر بسیار مؤثر بوده است. اگرچه ذکر ابراهیم (ع) در قرآن علاوه بر سوره‌ای که به نام اوست در ۶۹ جای قرآن نیز آمده است، لیک به دلیل آن که قرآن کتاب عقیده و تشریح است، از جزئیات قصه آن حضرت سخنی به میان نیامده و تنها به کیفیت ایمان آن حضرت و نبوت او و هجرت وی به سرزمین مبارک و صاحب دو پسر شدن آن حضرت به لطف و موهبت خدا در عین کبر سن و پیوند او با حضرت لوط (ع) و ساختن خانه به مدد اسماعیل (ع) و اجرای مناسک حج و سلوک آن حضرت و عزلت وی و این که پیامبران بعدی از نسل وی هستند، بسنده شده است.^۱ این شخصیت مورد اتفاق نژاد سامی و عربی و شرایع سه گانه آنان، چندان تشخیص دینی تاریخی ای دارد که همگان او را به اتفاق پدر پیامبران^۲ خوانده‌اند، در عین حال که سه رسالت آسمانی نوح (ع)، هود (ع) و صالح (ع) پیش از وی آمده بود. اگرچه عبری‌ها، او را پدر قوم خود می‌دانند که از موطن خود شهر آور به سرزمین کنعان در فلسطین کنونی مهاجرت کرد و در آنجا با خدای معروف به ایل یا ایل ملاقات کرد، هم او که نام‌هایی چون جبرائیل و اسرائیل و میکائیل به او منتسب‌اند.

برخی محققان ریشه لفظ جلاله الله، اله را در زبان عربی همین، همیل، ایل یا ایل می‌دانند. این خداوند، ابراهیم پیامبر (ع) را خلیل (خل دوست) + ایل خود گرفت^۳ و برابر نص تورات سرزمین کنعان از آن فرزندان و نسل وی شد (سفر تکوین، ۱۳: ۱۵، ۱۴). مسیحیان به تصریح انجیل، ابراهیم را جد اعلیٰ یسوع، مسیح می‌دانند (متی ۱: ۱) و مسلمانان نیز ابراهیم را خلیل الله، نبی کریم، پدر همه پیامبران: وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ (عنکبوت: ۲۷) و برابر نص قرآن «مَا كَانَ اِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» [آل عمران: ۶۷] نخستین مؤسس ملت اسلام می‌شمارند. اگرچه بررسی همه‌سویه شخصیت چند ساحتی ابراهیم خلیل، به‌ویژه تبیین حد مشترک‌های آن با همه این شخصیت‌ها در اینجا میسر نیست، لیک در این پژوهش ضمن گزارش و تحلیل روایت توراتی و روایت قرآنی و

روایت‌های مختلف تاریخی قصه خلیل نبی و نسبت آن با صابئین و خوانش اگزستانسیالیستی آن و انعکاس و تجلی آن در ادب فارسی، به واکاوی این شخصیت چندبعدی و مقایسه آن با إخناتون پرداخته شده است. پس از کشفیاتی که در مصر از سوی باستان‌شناسان اروپایی انجام گرفته است، کتاب‌های متعددی توسط مستشرقان و محققان مصری در باب إخناتون نوشته شده و همچنین در باب حضرت ابراهیم (ع) نیز آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است، لیک کمتر کسی به تبیین کامل حد مشترک‌های این دو چهره تاریخی پرداخته و کتاب مستقلی در این زمینه تألیف کرده است. استاد سعدعبدالمطلب العدل تمام هم و غم خویش را مصروف این امر ساخته و در دو اثر مستقل؛ یکی **إخناتون ابوالأنبیا** و دیگر **الخلیل إخناتون فی القرآن الکریم**، به تبیین و تشریح این موضوع پرداخته است، نگارنده و مترجم کتاب نیز برای بهره بیشتر محققان و مخاطبان حوزه تاریخ دین و به ویژه **انبیا، إخناتون ابوالأنبیا** را ترجمه کرده و آن را ضمیمه این کتاب ساخته است. در اینجا با استناد به پژوهش‌های سعدعبدالمطلب العدل گزارشی اجمالی از قصه ابراهیم (ع) که متفاوت از قصه رایج است ارائه می‌دهد.

بررسی محتوای کتاب

قصه ابراهیم خلیل (ع) با تولدش از تارح آغاز می‌شود و تارح نام پادشاه امحنتب سوم است: نب معت رع. است که حرف عین آن به حرف ح بدل شد، چنان‌که آزر قرآنی از زارع خارج شده با حذف حرف عین از آن، زار شده و سرانجام آزر شده است.^۴ در **تورات** پسران تارح، ابرام و هاران و ناحور هستند که برابر قارین تاریخی هاران بن امحنتب سوم همان سمنخ کارع است، کاف آن به ها بدل شده و الف و نون به آخر آن افزوده شده است و این ویژگی نام‌های سامی است که در کلماتی مانند یقظان و حدیان وجود دارد.^۵ ابرام همان خلیل إخناتون است. پس از نابود کردن بت‌ها ابرام، به معنی فارس خوانده شد. ابرام پس از این رویداد پدر و دشمنانش را ترک کرد و به أخت آتون مهاجرت کرد و برای اولین بار در تاریخ شهر توحید را بنا کرد. سپس دشمنانش از جمله امحنتب سوم که همان نمروود است، بر ابراهیم و آن شهر هجوم آوردند و به طور کلی شهر را آتش زدند و خلیل از آن آتش نجات یافت و این حادثه معروف آتش‌سوزی است. در مسیر گریختن آن حضرت از مصر، در محل مسجد جامع احمد بن طولون در قاهره کنونی، امتحان ذبح پسرش و فدیة معروف او واقع شد و سپس آنجا را به قصد شبه جزیره ترک کرد و خانواده‌اش را همان جاسکنی داد و در نهایت خود و فرزندش اسماعیل، خانه خدا را بنا کردند. سپس فرشتگان مژده تولد فرزندش اسحاق را در شمال جزیره العرب در محلی موسوم به تیماء به او دادند. ابرام با برخی پیروان خود به جنوب رافدین رفت و شهر اوروک را بنا کرد و از آنجا بیرون آمد تا زمینه ظهور امپراطوری بزرگ مشهور به امپراطوری در نهایت به ستم و ظلم منتهی شد و از آنجا بار دیگر به جزیره باز آمد و سپس پنهانی به فلسطین رفت. در **تورات** آغاز و انجام قصه جابه‌جاشده است و گویی از شگرد فلاش‌بک در آن بهره‌جسته شده است.

ابراهیم را دو همسر بودی؛ اولی شهربانو: نفرتیتی است که ترجمه عبری آن ساره است و

معنی آن در هر دو زبان، زن زیبا رخساره است؛ اما همسر دوم او شهبانو «کیا» است که ترجمه عبری آن هاجر و هر دو واژه در عربی به معنی غریبه و بیگانه است. خداوند از این دو همسر، دو پسر به او عطا کرد، از همسر دوم، کیا یا هاجر، پسری به نام نفر نفرو آتون به دنیا آمد که وقتی حادثه فدایش پیش آمد به اسماعیل ملقب شد؛ چه اسمائیل در عربی به معنی فداء یا قربان است. وی متولی حکومت جزیره شد و به همراه پدر، خانه خدا را در مکه ساخت. قصر پادشاهی او در عکاظ بود. پسر دوم وی حدود ده سال بعد، از نفرتیتی در تیماء متولد و با عنایت به تولد وی در بیابان به نام اسحاق، به معنای بیابانی و وحشی خوانده شد. هر دو نام مصری هستند. وقتی خلیل فارس، ابراهیم (ع) به سرزمین کنعان رسید، فرشته خدا بر او ظاهر شد و به او وعده قلمرو حکومتی فراخ از فرات تا نیل داد. این معجزه به دست خاتم پیامبران محمد (ص) محقق شد، همو که نواده حضرت ابراهیم (ع) و از فرزندان پسرش اسماعیل (ع) بود و قلمرو آن از کاشغرا تا اندلس گسترش یافت.^۶

فصلنامه نقد کتاب

قرآن و تمدن

سال اول، شماره ۱
بهار ۱۳۹۴

۹۴

روایت توراتی ابراهیم (ع)

روایت تورات از داستان ابراهیم (ع)، روایتی تاریخی است، برخلاف قرآن که در ۲۵ سوره، اشارتی اجمالی به حضرت ابراهیم (ع) دارد، شرح زندگانی آن حضرت از بدو تولد تا پایان عمر در سفر پیدایش: ۱۱-۲۵ به تفصیل بیان و حوادث زندگی حضرت لوط (ع) نیز در ضمن آن گنجانده شده است. نگارنده برای پرهیز از اطناب، برخی رویدادهای فرعی آن را که به اصل روایت آسیبی نمی‌رساند، حذف کرده است.^۷

روایت قرآنی ابراهیم (ع)

بی‌شک قرآن کتاب هدایت و دعوت به وحدانیت است و این مهم تحت الشعاع هیچ هدف دیگری قرار نمی‌گیرد. اگر در قرآن به تاریخ یا قصه و حکایتی اشاره می‌شود، نقل آن‌ها غایت و هدف نیست، بلکه این همه در خدمت همان غایت اصلی یعنی هدایت و رسالت است. آری قرآن برخلاف تورات که به تفصیل از نام و نسب انبیا سخن می‌راند، هیچ‌کاری به این ندارد که فلانی پسر کیست و نسبش چیست و حوادث تاریخی مربوط به او در چه زمانی و مکانی رخ داده است و متعرض سایر مشخصاتی نمی‌شود که یک تاریخ‌نویس، یا رمان‌نویس بی‌نیاز از ذکر آن نیست.

بدون تردید قرآن کتاب قصه‌گویی نیست و آنچه تحت عنوان قصه در قرآن آمده به قصد اصلاح تحریف‌ها و تعصباتی است که واقعیت را خلاف نظر قرآن تصویر کرده‌اند. قرآن تنها یک بار بر قصه گفتن تأکید می‌کند آن یک بار هم، نه بر شیوه بیان که بر موضوع تکیه دارد: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» [یوسف: ۳]. در قرآن برخلاف عهدین که در آن‌ها پیش‌تر با تاریخ انبیا روبرو هستیم، بنا به ضرورت، ذکری از پیامبران پیشین شده است. البته به جز داستان حضرت یوسف (ع)، داستان پیامبران دیگر، به‌ویژه حضرت ابراهیم (ع) به‌طور پراکنده و گسترده‌تر از دیگر داستان‌ها ذکر شده و برخلاف روایت توراتی آن که روایتی خطی است روایت

ابراهیم (ع) در قرآن، دایره‌ای یا به تعبیر امروزی‌ها روایتی سیال است. داستان زندگی پرفراز و نشیب حضرت ابراهیم (ع) در ۲۵ سوره مبارکه و حدود شصت و سه آیه، به صورت پراکنده و براساس روایت سیال آمده است. در قرآن به برخی حوادثی که در تفسیرها و قصص قرآن مجید آمده، مانند زادن و مردن وی و به آسمان رفتن نمرود و پنهان کردن ساره در صندوق از ترس پادشاه ستمگر، اشاره‌ای نشده است، در حالی که در برخی تفاسیر به این رویدادها به تفصیل پرداخته شده است. نویسنده در این جا ابتدا به گزارش قصه ابراهیم در قرآن کریم و در ادامه به تحلیل و بررسی آن می‌پردازد. از میان عناصر مختلف داستانی مثل زاویه دید و زمان و مکان و شخصیت و نقطه اوج و غیره که در این قصه هست، عناصر داستانی مانند تعلیق و بن‌مایه و تقابل‌های دوگانه در آن پرتنگ‌تر هستند تا حدی که می‌توان مدعی شد این قصه به مرز داستان کوتاه نزدیک شده است. بدون تردید بن‌مایه اصلی این قصه، ایمان و ابراهیم است و این موتیف تقریباً در کل داستان، ساری و جاری است؛ لیک در کنار این بن‌مایه اصلی، می‌توان به بن‌مایه‌های فرعی دیگر مثل تداوم نسل توسط فرزند و توحید اشاره کرد. دیگر ویژگی مهم این قصه تعلیق شگرف و شگفت آن است و به دلیل همین تعلیق می‌توان مدعی شد که قصه دیالکتیکی میان دوگانه‌هایی چون اضطراب و آرامش، تردید و یقین، مرد و زن، خدا و بنده، زمین و آسمان، و مرگ و زندگی است. از همین رو در کل داستان با فراز و فرود روبه‌رو هستیم و کمتر خط مستقیمی در آن مشاهده می‌کنیم.

روایت تاریخی ابراهیم (ع)

اگرچه در قرآن سوره‌ای به نام ابراهیم آمده؛ لیک داستان آن حضرت، نه در این سوره و نه در بیست و چهار سوره دیگر، با طول و عرض بیان نشده است و همانند دیگر قصه‌های پیامبران تا حدودی به ایجاز برگزاشده و در قرآن تنها به عنوان‌های اصلی این قصه‌ها اشاره شده است؛ لذا تصویری که از این داستان در تفاسیر و کتاب‌های تاریخی ترسیم شده، به مراتب با طول و عرض بیشتری ذکر شده و این روایت مجمل، تبدیل به روایتی کلان‌گردیده که در بطن خود مشتمل بر چند داستانک یا روایت کوتاه است.

نگارنده برای پرهیز از اطناب و درازسخنی و رعایت حال مخاطب، بایسته می‌داند که در کنار روایت‌های قرآنی و توراتی این قصه به نقل برخی گزارش‌های تاریخی مورخان مسیحی و مسلمان اعم از شیعی و اهل سنت بپردازد و مقایسه و ارزیابی این روایت‌ها را به خوانندگان دانای خود بسپارد. در بدو امر، روایت مورخ مسیحی، ابن‌العبری از کتاب **تاریخ مختصر الدول** نقل شده و پس از آن به دلایلی روایت مطه‌بن طاهر مقدسی از کتاب **البدء والتاریخ** - که توسط استاد شفیعی کدکنی با عنوان آفرینش و تاریخ به فارسی گزارش شده است - آورده شده و در ادامه به نقل روایت مورخ شیعی، یعنی یعقوبی پرداخته شده و در پایان گزارش ابن‌اثیر از داستان حضرت ابراهیم (ع) که تقریباً جامع تاریخ‌های قبل از خود است، سخن گفته است. برای نمونه از ابن‌اثیر می‌آورد: مسلمانان گذشته، درباره فرزندی که حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خواست در راه خدا قربانی کند، اختلاف دارند. برخی از ایشان گفته‌اند که او

اسماعیل بود و برخی دیگر برآنند که اسحاق بوده است از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم، هر دو قول روایت شده و اگر به نظر ما یکی از آن دو درست بود به دیگری اشاره نمی‌کردیم. اما حدیث درباره قربان شدن اسحاق چنین است که احنف، از عباس بن عبدالمطلب و عباس نیز از پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، روایت کرده که در آیه «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» [الصافات: ۱۰۷] منظور از «او»، اسحاق است. احنف حدیث فوق را از عباس روایت کرده ولی آن را صریحاً به پیامبر خدا (ص) نسبت نداده است. اما حدیث دیگر درباره قربان شدن اسماعیل را صناجی روایت کرده که گفته است: «ما در نزد معاویه بن ابوسفیان بودیم که از این قربانی یاد کردند. معاویه گفت: شما در این باره، به آگاهی رسیده‌اید. نزد پیامبر خدا، ای فرزند دو قربانی، از آن چه خدا تورا بخشیده، چیزی هم به من ببخش». پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، از شنیدن این سخن به خنده افتاد. از معاویه پرسیدند: «منظور از دو قربانی چیست؟» جواب داد: عبدالمطلب نذر کرد که اگر خدا، کندن چاه زمزم را بر او آسان سازد یکی از فرزندان خویش را قربان کند. هنگامی که می‌خواست به عهد خویش وفا کند قرعه کشید و قرعه به نام عبد الله - پدر حضرت رسول (ص) - افتاد. بعد برای عبد الله صد شتر فدیہ داد. یعنی به جای او صد شتر قربان کرد. قربانی دوم نیز اسماعیل بود».^۸

ابراهیم (ع) و صابئین

بر اساس کشفیات باستان‌شناسی و از طریق بررسی تطبیقی تاریخ‌ها، تاریخ تقریبی ولادت و زادگاه ابراهیم را بیشتر محققان سده ۲۰ ق. م. می‌دانند. برابروایت عهد عتیق، ابراهیم (ع) در اورکلدانیان متولد شده است^۹، اما طبری محل تولد او را اوروک و شوش و یاقوت شهر کوئی و ابن بطوطه در محلی به نام برص میان حله و بغداد و ثعلبی نیز حران نوشته‌اند.^{۱۰} با این همه تردیدی نیست که آن حضرت روزگاری را در میان صابئین سر کرده است. موسی بن میمون به صراحت از نشو و نمای ابراهیم (ع) در میان صابئین سخن رانده که خورشید را خدای بزرگ می‌دانستند. بی‌تردید اشارت‌های سه‌گانه‌ای که در قرآن به صابئین شده از همین روست.

این قوم که حدود چهارده سده همسایه مسلمانان و تحت لوای حکومت‌های اسلامی زیسته، در کنار کلیمی‌ها و مسیحیان به عنوان اهل کتاب پذیرفته شده‌اند و حق تدین آنان محترم شمرده شده است. مسلماً ادیانی که در قرآن نام آن‌ها برده شده ادیانی هستند که مخاطبان قرآن در آن زمان - یعنی اعراب حجاز - از ایشان شناخت داشته‌اند. مشخص است که مندائیان در اواخر دوران اشکانی وارد بین‌النهرین شده‌اند، و نیز احتمال دارد که برخی از ایشان در جزیره العرب هم وارد شده باشند. همین‌طور حضور صابئین مندائی در منطقه میشان که از دامنه جبال حمیرین تا کنار رودهای کارون و کرخه و دجله گسترش داشته، در زمان اشکانیان و نیز ساسانیان مسلم است (همان و Gunduz 1999)، کما این‌که روایات هرآن گویا نیز آن را تأیید می‌کند. مانی (۲۷۷-۲۱۶ میلادی) نیز در منطقه بین‌النهرین و در جنوب شرق تیسفون در شهری در کنار دجله به دنیا آمده و پدرش از اعضای فرقه مغتلسه یا تعمیدیان بوده و خود مانی هم در کودکی عضو این فرقه محسوب می‌شده است، عنوان مغتلسه نیز عنوانی است

که در دوره اسلامی به موازات واژه صابئین به کار رفته است و به احتمال قریب به یقین مانی و خانواده وی در اواخر دوران اشکانی و اوایل دوران ساسانی به همین صابئین مندائی منتسب بوده‌اند که عمده‌ترین مراسم دینی ایشان غسل تعمید در آب جاری بود، و این خود دلیل دیگری بر حضور مندائیان در این منطقه در زمان ساسانیان است. صابئین مذکور در قرآن همین صابئین مندائی هستند که زیاد بن ابیه، حاکم عراق در زمان اولین خلیفه اموی- یعنی معاویه- با آنان برخورد کرد و آن‌ها را از دادن جزیه معاف کرد. بنابراین، در قرن اول اسلامی صابئینی که در عراق می‌زیستند جزو اهل کتاب تلقی می‌شده‌اند. صابئین مندائی با شمار کم افراد خود و حالت بسته به روی دیگری که داشتند، ادامه حیات دادند. ورود صابئین حران در عرصه حیات اجتماعی حکومت فراگیر اسلامی، حیات صابئین مندائی را تحت الشعاع قرار داد. مأمون خلیفه عباسی، طی سفری که در منطقه حران در بین‌النهرین داشت به مردم آنجا به این دلیل که یکی از ادیان اهل کتاب مذکور در قرآن، یعنی صابئین هستند، امان می‌دهد. به این ترتیب حرانی‌ها رسماً خود را در عداد اهل کتاب قرار دادند و بسیاری از نخبگان ایشان مانند ثابت بن قره و الصابی مجال یافتند که در حکومت عباسی در عرصه فرهنگی عرض اندام کنند. در سده‌های سوم و چهارم هجری بسیاری از این صابئین حران در شمار ادبا و علمای سرشناس قرار گرفتند و در عین حالی که انتساب ایشان به صابئین آن‌ها را از تعرض مسلمانان دور نگه می‌داشت، حضور پر جلوه ایشان در عرصه فرهنگی نیز نام ایشان را به عنوان صابئین تثبیت کرد.

آمیختگی عقاید نجومی و پرستش ستارگان و ارباب انواع، با دین صابئین نزد مسلمین ما اسطوره «علمی» را موجب شده است که تا قرن‌ها بر تلقی دانشمندان اسلامی از صابئین تأثیر نهاد. تا حدی که بعضی از دانشمندان اسلامی مثل ام حزی قرطبی و شهرستانی، از آن حیث که در قرآن محاجه‌ای بین ابراهیم (ع) و پرستندگان خورشید و ستارگان روایت شده، تلاش کردند که ارتباطی بین ابراهیم (ع) و صابئین ایجاد کرده، ایشان را امت ابراهیم (ع) بدانند. بعدها هم که دیگر علمای اسلامی درباره صابئین اظهار نظر کردند، به تکرار همین اسطوره «علمی» بسنده کردند و به تکرار اتهام ستاره‌پرستی که ناشی از خلط آرای صابئین حران با صابئین مندائی بوده است، ادامه دادند. حتی امروزه غالب پژوهشگران به تمایز این دو گروه دینی و صحت انتساب صابئین مندائی به صابئین مذکور در قرآن اتفاق نظر دارند. صابئین مندائی هستند که به آرامی و سکوت در خوزستان زندگی می‌کنند و موجودیت تاریخ ایشان بر اساس متون مقدس مندائی به زمان آدم ابن‌البشر می‌رسد و در سلسله انبیاء اولیا ایشان به نام‌های شیتل (شیت)، رام و رود، شوربای و شرهایی یل، نو (نوح (ع)) و شوم برنو (سام بن نوح) و یُهیایهانا (یحیی (ع)) - به عنوان آخرین پیامبر مندائی - برمی‌خوریم. طبق روایت مندائی، ایشان در فلسطین و در جایی به نام مدیان ساکن بودند، ولی ۶۰ سال بعد از وفات یُیایهانا (یحیی (ع)) به دلیل تعارض با کلیمیان و فشارهای آنان به بین‌النهرین کوچیدند. مقارن ورود اسلام به بین‌النهرین به اشاراتی برمی‌خوریم که حضور ایشان را در این منطقه نشان می‌دهد و آن‌طور که از قرائن برمی‌آید ایشان همان صابئین مذکور در قرآن هستند. عمده حیات اجتماعی

مندائیان که می‌توان کم‌وبیش با استناد تاریخی آن‌را مستند کرد، مربوط است به دوران همسایگی ایشان با مسلمین و زندگی تحت لوای آنچه در دوران اسلامی بر شناخت صابئین مندائی سایه انداخته است، خلط ایشان با صابئین حران که دارای اعتقاداتی مبنی بر ستایش اجرام سماوی بودند، نیز در خور توجه است. حال آن‌که صابئین مندائی باورهای موحدانه دارند که به‌رغم وجود باورهای نجومی در آن -مانند عقاید دیگر مردم بین‌النهرین- ستایشی از این اجرام در آن صورت نمی‌گیرد. خلط و اشتباه بین این دو گروه همیشه بر شناخت صابئین مندائی توسط دانشمندان مسلمان تأثیر گذاشته است.

فصلنامه نقد کتاب

قرآن و حدیث

سال اول، شماره ۱
بهار ۱۳۹۴

۹۸

صابئین از دیدگاه اسلام

از آنجا که در قرآن کریم در سه موضع از صابئین نام برده می‌شود، به ناچار از جنبه‌های گوناگونی به آن می‌پردازند. نخست آن‌که تقریباً اکثر مفسران سعی کرده‌اند معنای واژه صابئین را به دست دهند و سپس ماهیت این قوم را روشن کنند. به‌طور کلی، چون بیشتر مفسران شناخت درست و دقیقی از صابئین نداشته‌اند فرقی میان صابئین و حرانیان نگذاشته‌اند.

مفسران واژه صابئین را مأخوذ از صبا- یصبو یا صبا- یصبا می‌دانستند و می‌گفتند هنگامی که کسی از دینی خارج شود و دین دیگری را برگزیند، یا آن‌که وقتی کسی دین دیگری را برمی‌گزیند یا دین اجداد خود را ترک کند به او صابئی گویند. طبری در تفسیر خود در مورد ماهیت صابئین اقوال مختلفی را بیان می‌کند. او می‌گوید: صابئین دینی از ادیان هستند که در جزیره موصل عراق سکونت دارند، به خدای واحد اقرار می‌کنند. و به پیامبر اسلام (ص) ایمان ندارند. معتقدند که باید واسطه‌ای بین ما و او باشد و به همین جهت ستارگان را واسطه قرار می‌دهند. شیخ طوسی در این باره می‌نویسد: «الصابئون قوم معروفون... و هم مقرون بالصانع و بالمعاد و بعضی الانبیاء». طبری نیز در تفسیر خود همین قول را بیان می‌کند. سخن این دو نیز اشاره به حرانیان دارد. تصریح می‌کند: از آنچه درباره دین صابئین به دست آوردیم و آنچه بعضی از بزرگان ما نقل کرده‌اند، اینان موحدند، اما اعتقاد دارند که ستارگان در جهان تأثیر گذارند. این همه بر شناخت مفسران از حرانیان حکایت دارد. اما عده‌ای دیگر از شارحان قرآن در باب ماهیت صابئین اقوالی را نقل کرده‌اند که حکایت از تعریب مندائیان دارد. عده‌ای آورده‌اند که صابئین زبور تلاوت می‌کنند. عده‌ای دیگر از مفسران درباره محل زندگی صابئین اطلاعاتی را به دست داده‌اند و مکان زندگی آنان را در جنوب عراق مانند کوئی (مکانی در نزدیکی بصره) دانسته‌اند.

ابراهیم و اضطراب

خوانشی اگزیستانسیالیستی از داستان ابراهیم (ع)

کی‌یر که‌گور، پیامبر شاخه توحیدی اگزیستانسیالیست، در جهان اندیشه، آنچه را که گفت، کرد و آنچه را که کرد، گفت. او در موضوع ایمان بسیار توغل کرد و فروتنانه پذیرفت روش او فقط برای خود او مهم است و تا حدودی برخاسته از معرفت آشفته سال‌های جوانی اوست. او

کوشید حقیقت «اصیل لحظه آغازین را باز یابد» و در این امر به حضرت ابراهیم (ع) اقتدا کرد و تصریح کرد باید به قدر کافی ایمان داشته باشیم، تا از سرگردانی و اضطراب برهیم. او در تنازع دو دنیای درمن و برمن، برخلاف هگل جانب درون را گرفت و معتقد بود درون باید برتر از بیرون باشد چه «اگر درون برتر از بیرون نباشد، ابراهیم خاسراست».

کی‌یر که گورد در مخاطره دایمی به سر می‌برد و نتیجه کار برای او اهمیتی نداشت، بلکه فقط شیوه رسیدن به نتیجه مهم بود و شیوه رسیدن به نتیجه همان اضطراب بود. اضطراب، یگانه تضمین بود؛ آنچه مریم (س) و حواریون و ابراهیم را توجیه می‌کرد، وحشت و اضطراب آن‌ها بود. از همین رو این فیلسوف دانمارکی، داستان ابراهیم را آینه‌ای تمام‌نما برای تفسیر اضطراب خویش می‌یابد و در تأویل و تفسیر آن می‌کوشد. حضرت ابراهیم (ع) تنها با پارادوکس الهی از شر پارادوکس شیطانی می‌رهد و اگرچه کی‌یر که گورد تصریح می‌کند: «من ابراهیم نیستم»؛ لیک تلاش می‌کند «ابراهیم را توصیف کند، او را بفهمد، یا به عبارت دقیق‌تر بفهمد که نمی‌توان او را فهمید، مسئله این است که باید با صداقت هرچه تمام‌تر زندگی کردن تا پایان با اعتقاد مذهبی را دید، در اعتقاد زندگی کرد و ایمان را که شرابی است مردافکن به چیز دیگری، به آب بی‌مزه عقلانیت هگلیان، مبدل نکرد. ابراهیم پدر ایمان به گفته پولس قدیس، شهسوار ایمان که همراه ایمان از همه دورتر می‌رود، همانند شوالیه دورر که همراه با مرگ از همه دورتر می‌رود و با آن مبارزه می‌کند تا آمرزیده شود، آن‌گونه که یعقوب در بیابان آمرزیده شد، و همانند ایوب با خدا زورآزمایی می‌کند، آری کدام فهم بشری قادر است ابراهیم را بفهمد؟ خطای عظیم مکتب هگلی این پندار بود که می‌توان از ایمان فراتر رفت. در حقیقت نه تنها نمی‌توان از ابراهیم فراتر رفت، بلکه حتی نمی‌توان به او رسید. باید ایمان را وصف کرد، اما باید دانست که هر وصفی از ایمان نارساست؛ زیرا نخستین چیزی که از ایمان دانسته‌ایم این است که ایمان رابطه‌ای خصوصی با خداست. حرکت ایمان چیزی پیچیده و با واسطه است؛ ایمان در هم بافته است که در زمان جریان می‌یابد و روندی پیچیده دارد. نخست می‌گوییم که ایمان یک شور است، طبیعتاً نه شوری که در مرحله بی‌واسطه باقی نماند، الهام بخش هر آن چیزی است که در اعمال ما بزرگ است، الهام بخش هر آن چیزی است که در اندیشه‌های ما نامتناهی است، و از شور، فردیت و نامیرایی زاده می‌شوند؛ هر حرکت نامتناهی با شور تصدیق می‌شود. شور اعظم آن است که ناممکن را انتظار می‌کشد؛ هرچه خواسته فرد و آنچه در مقابلش نبرد می‌کند بزرگ‌تر و هراس‌آورتر باشد، هرچه هدف و موانع بلندتر باشند، فرد نیز بزرگ‌تر و ترسناک‌تر است. اینک ابراهیم ناممکن را می‌خواهد و با او زورآزمایی می‌کند. ایمان شوری است وابسته به سرگذشتی که آن را درک نمی‌کند و بی‌وقفه به آن بازمی‌گردد، شوری که با خدا زورآزمایی می‌کند، که در خدا نبرد می‌کند و بی‌وقفه و سپس افکنده می‌شود، به روی خودش بازمی‌افتد و به باطن حقیقی می‌رسد و در همان حال ظاهر را لمس می‌کند. اندیشه پرشور به‌گونه‌ای شورانگیز با مرز خود تصادم می‌کند؛ و «این شکست را به‌گونه همان عاشق بینوایی می‌خواهد که با آگاهی کامل به شوری تسلیم می‌شود که می‌داند او را به سوی نابودی سوق خواهد داد» ایمان شور اعظم است. ایمان نسبتی دو ظرفیتی، بل چند ظرفیتی، با زمان دارد. ایمان مستلزم زمان است؛



زیرا ایمان وجود ندارد، مگر این که رویدادی تاریخی به کار برده باشد. به علاوه خود ایمان نیز رویدادی تاریخی است؛ ایمان همیشه نبوده است؛ اگر همیشه بوده باشد حلولی خواهد بود و دیگر ایمان نیست. در عین حال ایمان زمان را حذف می کند، یا لاقلاً زمان متعارف را دگرگون می کند، آن هم به دو گونه: نخست به وسیله معاصر بودن که در آن، ما را به شرکت کنندگان درام مسیحی تبدیل می کند و از هیچ یک از اضطراب های معاصران مسیح معاف نمی دارد؛ و سپس به وسیله این گشایش بر ابدیت که همان لحظه مذهبی است، لحظه ای که زمان را متوقف و زمان جدیدی را آغاز می کند. از این رو ایمان چیزی بی واسطه نیست، که به تعبیر کی ییر که گور از آن چیزی زیباشناختی بسازد، یک مفهوم هم نیست، که از آن ساختمانی فلسفی بسازد؛ در حقیقت به الهیات هم وابسته نیست. ایمان بی واسطگی اکتساب شده و فتح شده است؛ همان چیزی است که کی ییر که گور آن را بی واسطگی لاحق و چیزی ماهیتاً دشوار می نامد.

حرکت های دیالکتیکی به غایت ظریفی وجود دارد که البته هر کس از ما اگر بخواهد و اگر خدا بخواهد می تواند آن ها را انجام دهد؛ زیرا در ایمان مساوات همگانی وجود دارد که به این شاهکار بی بدیل که عمل ایمانی باشد منجر می شود. ایمان یک شور است اما در عین حال یک معجزه است، مضطرب است، اما پیروزی است، دائماً مضطرب است، دائماً پیروز است. حرکت نخست حرکت ترک نامتناهی است؛ اما این حرکت همه ایمان نیست، بلکه به زحمت جزئی از ایمان است؛ زیرا انسان به نیروی خود قادر به انجام آن است پس این حرکتی است که در حوزه حلول باقی می ماند. آن هایی که آن را انجام می دهند، یعنی شهسواران ترک، سرشتی غریب و عالی دارند. ایمان با خدا زور آزمایی می کند، اما با بی قدرتی اش خدا را خلع سلاح می کند. در لحظه اوج، آنجا که امید برایش محال جلوه می کند- اما با این همه آن را انکار نکرده است- شهسوار ایمان چشمانش را می بندد. انسان به تمامی فهمش بدرود می گوید و با همه ناتوانی اش خود را به خدا تسلیم می کند. در عین حال ناممکن را تصدیق می کند و به امکان باور دارد؛ زیرا همه چیز برای خدا ممکن است. شمشیر بر فراز سراسحاق، بر فراز سررگینا معلق شده است، اما در همان حال که شهسوار ایمان اضطراب را تجربه می کند شادی درک ناپذیری را نیز احساس می کند؛ زیرا می داند که آن ذات دگرگونی ناپذیر تصمیمش را ملغی می کند و آنچه را که طلب می کند نمی خواهد. خدا آن گاه که از ابراهیم می خواهد پسر موعودی را که به وی عطا کرده بود تا نسل برگزیده را ابدی سازد برایش قربانی کند خود را نقض می کند و با پس دادن او به ابراهیم داده خواهد شد، رگینا به من باز پس داده خواهد شد. یکی از صور پارادوکس مذهبی. پارادوکس عبارت است از ترجمه تقابل با وجود به هماهنگی اش با وجود: «به دنبال لحظه ایده آلیستی نفی که در ترک نامتناهی ظاهر می شود لحظه رئالیستی می آید که به وسیله آن زمانمندی در آغاز نفی شده تصدیق می شود».

مؤمن در شکستش پیروزی را می یابد. شور نگون بختانه اش سعادتش خواهد شد. او به گونه ای شگفت انگیز با ناشناخته، که در آغاز همچون مرزش با آن تضاد می کرد، متحد می شد. در لحظه اوج، هر آنچه از آن دست شسته بود به او باز پس داده می شود، زیرا که به محال باور دارد. امکان ناممکن تحقق می یابد. مؤمن از امر زمانمند دست شسته است؛ و

آن را بازمی یابد. کی بر که گور بر این امر تکیه می کند که آنچه ایمان طلب می کند همانند نامیرایی سقراطی چیزی دوردست و در آینده نیست، بلکه یک نامیرایی حاضر است، چیزی است که در همین زندگی، در زمان قرار می گیرد. آنچه ایمان خواستار فتح آن است، آنچه می خواهد باز یابد، سلطنت های دوردست نیست، بلکه زمانمندی و متناهی است. خدای مؤمن خدای در زمان است که به نیروی محال چنان می کند که هر آنچه در تمام گستره زمان ترک شده است، در زمان باز یافته شود. مرد جوانی که مسیح به او فرمان داد تا همه ثروتش را ترک گوید از باز یافتن تمامی آن شادمان خواهد شد؛ در غیر این صورت آیا دست کشیدن ترک حقیقی بوده است؟ شهسوار ترک نامتناهی در جهان اشیاء و اشخاص یک بیگانه باقی می ماند؛ شهسوار ایمان همه این میراث را تصاحب می کند؛ پس از دست کشیدن از همه چیز، همه آن و بیش از آن را به دست می آورد. اسحاق وقتی ابراهیم برای بار دوم او را به دست می آورد، بیش از بار اول به ابراهیم شادی می بخشد. ایوب به گفته کی بر که گور در تکرار، همه چیز را مضاعف به دست می آورد. ایمان وحدت را در زندگی انسان اعاده می کند. ایمان همان وحدت این زندگی است. شاید بتوان بی عدول از اندیشه کی بر که گور گفت که ظاهر باطنی می شود؛ آیا این همان چیزی نیست که او می خواهد در سخن گفتن از یک باطن نو بیان کند؟

فصلنامه نقد کتاب

قرآن و کیش

سال اول، شماره ۱
بهار ۱۳۹۴

۱۰۱

ابراهیم در ادب فارسی

اگرچه در متون کهن کیش زرتشت، نامی از ابراهیم (ع) نیامده است، لیک مغان در بدو ورود اسلم به ایران کوشیدند با وراهل کتاب بودن مجوس را تقویت کنند. از این روز بزرگان ایرانی را با انبیاء سامی پیوند دادند و آن ها را پیروان دین پیامبران بنی اسرائیل دانستند.^{۱۱} بعدها مورخان اسلامی این روایت ها و اخبار را در آثار خود نقل کردند و بر اساس برخی روایت ها مدعی شدند، زرتشت همان ابراهیم خلیل الله (ع) و به روایتی نوه اوست.^{۱۲} برابر برخی از این روایت ها زرتشت در بدو امر در بیت المقدس مسکن داشت، سپس به نفرین استادش ارمیاء از آنجا به عراق رفت.

از این روایات جعلی چنین بر می آید که روایان می خواستند زرتشت و ایرانیان را با قوم سامی مربوط سازند، چنان که جمشید را با سلیمان یکی دانسته اند و گفته اند منوچهر پدر ایرانیان همان منشخر پسر منشخر باغ و او یعیشن ویزک بوده است و ویزک همان اسحاق است. در **مجمع التاریخ و القصص** آمده است که زرتشت در عهد گشتاسب ظهور کرد و گشتاسب دین وی را پذیرفت و «می گویند نهم پسر بود و از آن ابراهیم خلیل الله (ع) و شاگرد عزیز بود» و به همین دلیل گفته شده خانه کعبه به وسیله ایرانیان پیش از اسلام گرامی داشته می شد و مردم به زیارت آن می رفتند و صاحب برهان قاطع مدعی شده که زرتشت به زبان پهلوی و به روایتی سریانی نام ابراهیم است. شاید تحت تأثیر همین روایت ها و باورها بوده که حافظ سروده:

به باغ تازه کن آیین دین زرتشتی
کنون که لاله بر افروخت آتش نمود

بی تردید داستان ابراهیم، بلندترین قصه قرآن نیست و طول و عرض آن به گستردگی قصه موسی (ع) نمی‌رسد، لیک به دلیل نشانه‌های متکثر این قصه، تقریباً پیش از دیگر قصه‌های قرآنی در ادبیات فارسی، به‌ویژه شعر و نظم آن تبلور پیدا کرده و مورد تلمیح و اشارات قرار گرفته است، اگرچه احصای همه این نمونه‌ها و طبقه‌بندی و تحلیل آن‌ها از حوصله این کتاب بیرون است، اما نگارنده برای آن‌که حضور گسترده داستان پیامبرانش را در ادب فارسی نشان دهد، به مهم‌ترین نشانه‌های این قصه که در ادب فارسی، بستری برای خلاقیت‌های هنری شاعران فراهم آورده است، اشاره می‌کند.^{۱۳}

بخش دوم و پایان بخش این پژوهش، ترجمه کتاب ارزنده **اخناتون ابوالانبیا**، اثری از استاد سعد عبدالمطلب العدل؛ محقق فرهیخته مصری است. کتاب استاد العدل، باب جدیدی را بر روی پژوهندگان حوزه تاریخ انبیا گشوده و برخی از ابهامات تاریخ زندگی پیامبر آتش، ابراهیم (ع) را تا حدودی برطرف کرده است.

فصلنامه نقد کتاب

قرآن و تمدن

سال اول، شماره ۱
بهار ۱۳۹۴

۱۰۲

فرجام سخن

روزگاری مردم قدیم جهان، صدها هزار بت را می‌پرستیدند و آن‌ها را تقدیس و در برابر آن‌ها رکوع و سجود می‌کردند، فارس و خلیل اخناتون پادشاه مصری با تمام جسارت بشری خود توانست رسالت روشن‌گر والایی را بردوش گیرد و علیه همه خدایان دروغین قیام کند و تبعات آن را به جان بخرد. از این رو پادشاهی که تخت و قدرتش را از وی سلب کرده بودند، در راه خدا کوچید و برای تبلیغ رسالت و حمل امانتی که جز او کسی نمی‌توانست آن را بردوش کشد، به بهترین وجه به تبلیغ آن برخاست و تخت استواری در بابل بنیاد نهاد. تختی که بر پایه‌های توحید و تنزیه خدا استوار بود. نیروهای شر و بت پرستی علیه او طغیان کردند و براو هجوم آوردند و برای بار دوم تخت وی را سلب کردند، اما قلب وی از قول لا اله الا الله باز نایستاد، از این رو شایسته نام خلیل الرحمن شد. خداوند به او دو پسر عطا کرد و به آن‌ها توحید را تلقین کرد و به پاداش آن، خداوند نبوت را در نسل وی ودیعه نهاد و شایسته آن شد که ابوالانبیا باشد. و بار دوم که تخت او را ربودند، خداوند پاداشی بهتر به او عنایت فرمود و سرزمینی گسترده‌تر از فرات تا نیل به او عطا کرد. سرزمینی از چین تا اندلس که این قلمرو گسترده به دست نواده‌اش از نسل پسرش اسماعیل میسر شد؛ یعنی خاتم پیامبران و فرستادگان محمد بن عبدالله (ص). از رهگذر صحف گمشده ابراهیم، ثابت کردیم که حق باید به نصاب خود بازگردد.

زمزمه‌ها و سروده‌های وی درباره توحید است، چنان‌که در مزامیر آمده است. حکمت‌های وی توسط حکیم «آنی» به ما منتقل شده است. هم‌او که در آخت‌آتون زندگی می‌کرد و به خطا این حکمت به وی منتسب شده است، و همچنین از رهگذر حکمت‌های حکیم «امموبی» و آنچه که سلیمان پیامبر از او نقل کرده است. بخش دوم قانون‌گذاری در صحف ابراهیم، قانون‌گذاری‌های معروف حمورابی است. هم‌او که ثابت کردیم همان اخناتون نیز همان ابراهیم خلیل الله است و اکنون ما ایمان آوردیم به آنچه نواده‌اش محمد بن عبدالله (ص) آورده است و ایمان آوردیم به آنچه همه پیامبران نسل وی آورده‌اند، در حالی که دیگران از مراحل

اولیه ایمان نگذشتند و حتی به تعالیم وی عمل نکردند. به خلیل خدا، إخناتون ایمان آوردیم کسی که ابراهیم قهرمان است هم او که دوست حمورابی است به همه پیامبران نسل وی ایمان آوردیم، به خاتم آنان از صلب وی، محمد بن عبدالله (ص) و سزاوار آن توصیفی شدیم که در قرآن آمده: «کنتم خیر... الفاسقین».

ارزیابی و ملاحظات

نگارش تاریخ و سبک و اسلوب آن، مسئله‌ای دشوار و خسته‌کننده است. هر وقت تاریخ‌نویسان تلاش می‌کنند که تاریخ را محققانه و بی‌طرفانه تحریر کنند، به دشواری می‌توانند خود را از هر نوع تعلق خاطر به خویش و میهن و گرایش قومی و فکری رها سازند. تاریخ‌نویسان بخشی از همه این‌ها به‌شمار می‌آیند، از دیگر سوی نیز سود و زیان بسیاری به آن‌ها باز می‌گردد و متوجه آنان است، از آن رو که آنان زندانی نظام‌هایی هستند که در آن‌ها بالیده‌اند. بایسته‌ترین دلیل برای این امر، همان تلاش برای دریافت و شناخت حقیقت در جهان واقعی است که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، از همین رو حقیقت در جهان شرق با همان حقیقت در جهان غرب متفاوت است.

این تفاوت گاه به حدی است که آن را در کلمات و اصطلاحاتی می‌یابیم که باید اساساً در علم و حتی گفت‌وگو مورد اتفاق همه باشند، اما به دلالت‌های متضاد در دو عرصه شرق و غرب مواجه می‌شویم. برای مثال می‌توان به دو کلمه تروریسم و تروریست اشاره کرد. این دو اصطلاح نزد گروهی یک معنی دارد و نزد گروهی دیگر، معنای متضاد آن را دارد؛ تا آنجا که برخی از قهرمان‌های یک سرزمین در نزد دیگران، تروریست به‌شمار می‌آیند. بنابراین، مورخان از این «بازی» نمی‌توانند رهایی یابند و در نهایت اسیر ایدئولوژی، جامعه و گرایش دینی خویش و نیز منافع و مصالح فردی خود هستند. قصه‌های یکتاپرستان اولیه از شمار همین موضوع هاست. نگارنده این اثر، به موضوع مورد پژوهش خویش به صورت قصه نپرداخت، بلکه با ابهام‌های موجود در آن به شکل موضوع‌های علمی برخورد کرد و آن‌ها را بر اساس داده‌های حقیقی تاریخ مورد پژوهش قرار داد و به صورت منظم و اکاوی کرد، تا آن را به پایان برساند. به این امید که خواننده بر همه جزئیات اشراف پیدا کند، بدون آن که حیران و سرگشته رویدادها و وقایعی شود که فکرش را آشفته می‌سازد، و او را از داستان حقیقی دور می‌سازد، چنان که رسم و آیین همه نویسندگانی بوده که تا امروز در این زمینه مطلبی نوشته‌اند. قصه‌های یکتاپرستان نخستین، بر اساس دیدگاه بسته، چنین ایجاب می‌کرد که زمان زیستن آنان بسیار قدیمی و پیش از اختراع خط و فن نوشتن بوده است. انتخاب این دیدگاه به این دلیل بستگی دارد که می‌خواسته‌اند، این عقیده را به‌کرانه بسیار دوری افکنند تا از دسترس دانشمندان و محققان و پژوهندگان بیرون باشد و آنان نیز بتوانند به اهداف دیگری دست یابند و از رهگذر آن آرزوهای سیاسی و ایدئولوژیک خویش را برآورده سازند.

از مزایای این پژوهش این است که نگارنده، از تمام کتاب‌هایی که در موضوع و زمینه این پژوهش نگاشته شده، از منابع مختلف بهره‌جسته و از اندیشه‌های پیشینیان و آرا و

نوشته‌های روشنگر آن‌ها استفاده کرده است و روش تطبیقی را به‌کار گرفته تا غث و سمین آن‌ها پدیدار شود. البته در بیان اندیشه، بر اجتهادات شخصی نیز تکیه کرده و یکسری بر منابع موجود اعتماد نکرده است.

منابع و مأخذ

۱. القمنی، سید محمود، **النبي والتاریخ المجهول**، القاهرة،: مدبولی الصغیر، ۱۳۴۴ ق.
۲. ابن حبیب، ابو جعفر محمد، **کتاب المحبر**، بیروت،: دارالافاق الجدیده، ۱۳۴۲ ق.
۳. حبیب الله عباسی، **پدر پیامبران در قرآن** (خوانش دینی-تاریخی، فلسفی-ادبی داستان حضرت ابراهیم (ع))، به انضمام ترجمه کتاب **اخوانتون ابوالانبياء**، تهران: سخن، ۱۳۹۲.
۴. ثعلبی نیشابوری، احمد بن محمد، **قصص الانبياء، تحقیق مصطفی السقاء**، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۴۰ ق.
۵. معین، محمد، **مزدیسنا در ادب فارسی**، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۸.

فصلنامه نقد کتاب

قرآن و روش

سال اول، شماره ۱
بهار ۱۳۹۴

۱۰۴

پی‌نوشت

۱. نک. ابراهیم، **کاهن التورات ام نبی القرآن**، حسن الباش، دارالقتیبه، ص ۶۱.
۲. به راستی چرا از میان همه پیامبران به حضرت ابراهیم (ع) ابوالانبياء گفته‌اند؟ شاید به این دلیل که او جامع همه پیامبران آسیایی، اروپایی و آفریقایی است، نشانی از آیین‌های شرق یونان و مصر باستان و بین‌النهرین را می‌توان در او متبلور یافت. وی جامع دیانت‌های شرقی، جنوبی، شمالی و غربی آن زمان، ایران، یونان و مصر و بین‌النهرین است.
۳. نک. سید محمود القمنی، **النبي والتاریخ المجهول**، القاهرة، مدبولی الصغیر، ص ۱۱.
۴. برخی نویسندگان قدیم مانند ابن حبیب تصریح کرده‌اند که «بدون هیچ تردیدی تارح همان آزر است» ابو جعفر محمد ابن حبیب، **کتاب المحبر**، بیروت، دارالافاق الجدیده، ص ۴.
۵. نیزرک: **النبي الابراهيم والتاریخ المجهول**، ص ۲۵.
۶. آثار بسیاری در باب حضرت ابراهیم (ع) نوشته شده است. رک: منابع و مأخذ کتاب، ص ۳۵۴.
۷. حبیب الله عباسی، **پدر پیامبران در قرآن** (خوانش دینی-تاریخی، فلسفی-ادبی داستان حضرت ابراهیم (ع))، به انضمام ترجمه کتاب **اخوانتون ابوالانبياء**، تهران: سخن، ۱۳۹۲، ص ۲۵.
۸. همو، ص ۱۰۱.
۹. عهد عتیق: سفر تکوین، ۱۱.
۱۰. ثعلبی نیشابوری، احمد بن محمد، **قصص الانبياء، تحقیق مصطفی السقاء**، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ص ۷۲.
۱۱. پورداوود، محمد، تهران، ۱۳۴۶، ج ۲، ص ۲۰۷.
۱۲. معین، محمد، **مزدیسنا در ادب فارسی**، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۸، ص ۸۳.
۱۳. رک: حبیب الله عباسی، ص ۱۴۶. ●